



دستری برای تاریخ و فرهنگ ایران



کاریکاتورار جاع

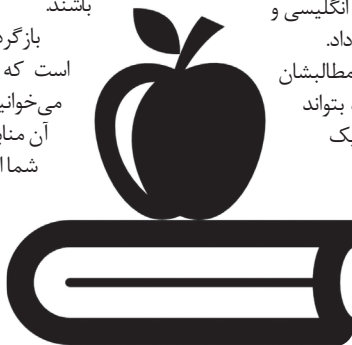


دکتر احمد رضا قائم مقامی

این زبانها می‌سازند، و شده است که یک جمله ساده انگلیسی را هم چپکی بفهمند و بنای "استدللهای" خود را بر آن بنهند. بعضی از اینان در زمان حیات و بعد از مرگ به مقام علامگی هم می‌رسند (مراکزی برای دادن مدرک علامگی تأسیس شده در مملکت)، بی آنکه در عمرشان پیش یک نفر آدم درست و حسابی امتحان پس داده باشند.

بازگردیم به آغاز سخن. آقا، این چه طریق نوشتن است که مراجع بیش از مطلب است و بعد هم که می‌خوانیم، می‌بینیم مطلب نیست و مهمال است؟ پس آن منابع که خوانده‌اید چیزی نبایست به سواد و شعور شما اضافه کند؟

سابق بر این هر کس را واجد هوش و استعداد و مایل به نوشتن می‌دیدم، می‌گفتم پیش از هر چیز مقاله "در حاشیه" آقای دکتر معصومی همدانی را بخوانید. اکنون دیگر دل و دماغ آن توصیه‌ها هم نیست.



امروز داشتم یک نوشته خود را اصلاح و تنظیم می‌کردم. به آخر که رسیدم، دیدم هیچ منبع فرهنگی ندارم. لابد باید بگردم چیزی پیدا کنم، چون اقتضای روزگار است! یادم آمد که چند سال پیش کتاب سعدی آقای دکتر جواد بشری را آورده بودند برای محاسبه و امتیاز. باستان‌شناسی بود که از راه استخفاف گفت منبع خارجی هم که ندارد! به شوخی گفتم عوضش عربی دارد! مقصودم این بود که هر چیزی جایی دارد. چون انگار فهم مطلب سخت بود، مجبور شدم توضیح دهم که استناد جایی معنی دارد که حرف و استدلال و استنباط دیگری به از تو باشد و در مورد سعدی هم، گرچه شاید رجوع دادن به تحقیقات غربی خوب باشد، ولی باید دید بهتر از آن حرف را ما خودمان زده‌ایم یا نکرده‌ایم. به علاوه، اگر شما می‌توانید به انگلیسی بخوانید، نویسنده کتاب می‌تواند به انگلیسی و زبانهای دیگر بخواند؛ اگر لازم می‌دید، رجوع می‌داد.

امروز مقالاتی باب روز است که منابعشان از مطالبشان بیشتر باشد، به چندین زبان، بی آنکه نویسنده بتواند آن منابع را درست بخواند. کسانی هستند که یک سطر بی غلط نمی‌توانند چیزی به عربی بخوانند و نوشته‌شان پر است از منابع عربی (گاهی متن عربی هم تصحیح کرده‌اند!) نمی‌توانند معنای یک جمله به آلمانی و فرانسوی و ایتالیایی را دریابند و زنجیره‌ای از مراجع به

وحدت ملی

در آن سالها که (بجا یا نابجا) کشورهای منطقه هریک درصد فرامودن هویت ملی بودند، فروغی بدین متنبه بود که فردوسی در این زمینه چه سرمایه عظیمی در اختیار ما نهاده است.

او در این باره سخن جالب توجهی از آتاترک نقل کرده؛ و این سخن از آتاترک که می‌دانیم دست‌اندرکار نوعی هویت‌سازی (و اگر خواستید بگوئید: جعلِ هویت) بود، بسیار تئیه‌آفرین است. مرحوم فروغی گفته است:

آتاترک به من گفت: شما ایرانیها قدر ملیت خود را نمی‌شناسید، و معنی آن را نمی‌فهمید، و نمی‌دانید که ریشه داشتن و حق آب و گل داشتن در قسمتی از زمین، چه نعمتی عظیم است، و ملیت وقتی مصداق پیدا می‌کند که آن ملت را بزرگان آداب و حکمت و سیاست، و در معارف و تمدن بشری سابقه ممتد باشد. شما قدر و قیمت بزرگان خود را نمی‌شناسید و عظمت شاهنامه را در نمی‌یابید که این کتاب سند مالکیت و ملیت و ورقه هویت شماست؛ و من ناگزیرم برای ملت ترک چنین سوابقی دست و پا کنم!

از مقاله ی فروغی و خلاصه شاهنامه



استاد جویا جهانبخش

برای «ایران»، آن هم در آن بُرهه و در فرایند نوشتنی ناگزیر، «وحدت ملی» بسیار پُر بها و خطیر می‌نمود و فروغی بدین وحدت ملی اهتمام و اعتنای بسیار داشت. شرح پُر اهمیتِ درباره وحدت ملی در آن سخنرانی که در اول بهمن ۱۳۱۲ ه.ش. در تالار دارالمعلمین عالی درباره فردوسی ایراد کرده است به دست داده که نقل آن ما را مقصود خویش دور خواهد کرد و خواهندگان خود به متن مطبوع آن سخنرانی رجوع خواهند فرمود. باری، او فردوسی را حافظ عمود خیمه این وحدت می‌دانست و بدست اعتقاد داشت که «فردوسی... ملیت ایرانی را احیا کرده» و «قباله و سند نجابتِ ملت ایران را تنظیم فرموده» است.

میلاد مسعود هما یون سلطان سریر ارتضا حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام بر همه دوستدارانش مبارک باد



آیت‌الله علی کاظمی اردبیلی

افلاک سجده می‌کند ایوان طوس را
سر می‌نهند درگه سلطان طوس را
بر عرش می‌برند و تبرک همی کنند
با صد خلوص خاک بیابان طوس را
دارا و کیقباد و کی و جم به صد ادب
بوسند بارگاه سلیمان طوس را
خورشید و ماه و جمله کواکب به صد امید
دل بسته‌اند نیز تابان طوس را
حاجت برید جمله به اخلاص و با امید
محبوب پاک خالق مئان طوس را
اندر شدایدی که به پیش آورد زمان
دامن بگیر ماه درخشان طوس را
خوشبو نموده این گل بی‌خار عرش و فرش
یکبار به باغ و راغ و گلستان طوس را
دایم بهار کرده همین گل به یک نظر
چون بوستان بهار و زمستان طوس را
آری مثال قرص قمر با عنایتی
روشن نموده نیک شبستان طوس را
ممت نهاد ذات ازل بهر ما بسی
آورد طوس صاحب فرمان طوس را
ای اهل طوس حرمت بسیار بر کنید
بر مقدم مبارک، مهمان طوس را
این نور چشم حضرت خیرالوراستی
کاو داده است لاله نعمان طوس را
آن جاهر آن چه هست ز یمن وجود اوست
او کرده مرحمت سر و سامان طوس را
از اوست آبرو به در و دشت این دیار
او شانه کرده زلف پریشان طوس را
لطف و کرم به اهل تمنا از این در است
او باز کرده خانه احسان طوس را
تبریک گو تو کاظمیا بهر اهل طوس
میلاد پاک حجت یزدان طوس را
۹۷/۴/۵

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار / صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند

یادآور آن شوند. اشاره به جدایی دو آذربایجان از سوی عالی‌ترین مقام ترکیه چگونه می‌تواند بدون منظور خاصی باشد؟ مگر خانات مسلمان‌نشین قفقاز در خلال پیشروی‌های نظامی قوای عثمانی تحت هدایت امثال انورپاشا و نوری‌پاشا که در همین رژه نظامی ۲۰ آذر باکو، اردوغان از شادی روح آنان نیز سخن گفت، بدون منظور خاصی آذربایجان نامیده شد که این غزل‌سرایی بدون منظور باشد؟

سخنان اردوغان موجب تحیر و شگفتی نیست، چرا که گفتاری منطبق با یک پیشینه تاریخی یک فرایند دیرپای پان‌ترکیستی است که در مراحل پایانی امپراتوری عثمانی شکل گرفت و تحول و تطور آن در این یکصد سال اخیر گسترده‌تر از آن است که در این گفت‌وگو بدان بپردازیم. آنچه موجب تحیر و شگفتی است اقدامات و سخنانی بود که حامیان داخلی ترکیه در مراحل بعد از واکنش اولیه و توفنده ایرانیان نسبت به این ترهات، در توضیح و توجیه آن و «شعر بودن» آن مطرح کردند. مقامات عالی‌رتبه کشورهای مسئول و جدی، معمولاً شعر نمی‌خوانند و اگر هم بخوانند مقصودی دارند.

و این هم حرف آخر کاوه بیات:

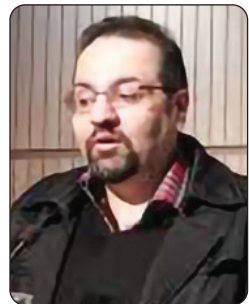
«چیرگی محور آنکارا - باکو در امتداد مرزهای شمالی ما با قفقاز، عمل بسیار سنگینی است که از منظر «داخلی» و خارجی تبعات بسیاری برای ما خواهد داشت».

۱. اگر «منافع ملی» مبنا و ملاک عمل در سیاست خارجی ایران باشد قفقاز و مسائل میان آذربایجان و ارمنستان باید در اولویت قرار بگیرد نه آن‌طور که در این چهل سال بوده در ذیل و حاشیت امور باشد.

۲. «آنچه روشن و مسلم است، آنچه روزگاری حلقه اتصال مستقیم بلاواسطه ایران با جمهوری ارمنستان (و در نتیجه گرجستان و روسیه) محسوب می‌شد از میان برخاسته است و ترتیبی که جایگزین آن خواهد شد، ترتیب پیچیده‌ای خواهد بود تحت نظر مسکو، آنکارا و باکو؛ تمام فرمایشات طرف‌های بازنده این دگرگونی (مقامات ایرانی و ارمنی) و طرف پیروز آن (باکو و آنکارا) پیرامون مزایای اقتصادی نهفته در این ترتیب جدید نیز نمی‌تواند بر واقعیت امر و دگرگونی استراتژیک عمیقی که به ضرر ایران و ارمنستان صورت گرفته است، پرده اندازد».

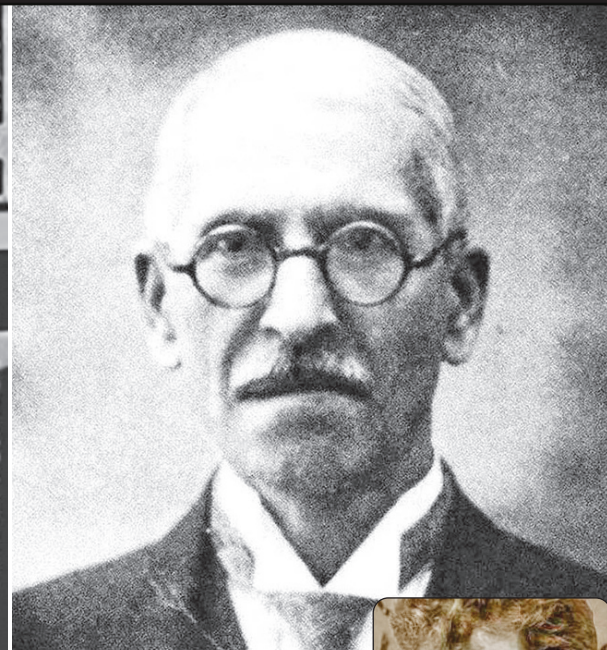
۳. درباره شعرخوانی اردوغان هم سخن بیات تأمل‌برانگیز است: «این مجلس مشاعره بیش از آنکه نشانگر شکل‌گیری یک سیاست جدید باشد نشانه‌ای از تداوم یک سیاست قدیمی است که بنابه مجموعه‌ای از ملاحظات گاه پرنرنگ می‌شود و گاه کمرنگ؛ سیاستی که به‌رغم قدمتی یکصد ساله تمایلی به شناسایی و رویارویی با آن نداریم و بر امثال اردوغان است که هرازگاهی با غزل‌سرایی‌های خود

نشریه فرهنگ امروز درباره وقایع اخیر قره‌باغ گفت‌وگویی با کاوه بیات کرده که خواندنی است. تلخ است. هشداردهنده است (ش ۳۱، زمستان ۱۳۹۹، ص ۵۲-۵۰). بیات در زمینه مسائل آذربایجان و قفقاز متخصص میرزی است. کتاب‌ها و مقالات نوشته و ترجمه کرده است. به زیر و بم موضوع توجه و اشراف دارد. محقق است که مستند و مستدل سخن می‌گوید. با دیدی مبتنی بر حفظ منافع ملی و در صدر آن تمامیت ارضی، به این موضوع حساس می‌نگرد و با دلسوزی و متانت و انصاف تذکر می‌دهد. چه گوش شنوا نبیاد و چه نیاید، بیات کار خود را می‌کند. تا آیندگان بدانند کسانی بودند که به‌وقت سخن‌ها را گفتند ولی در هنگامه هیاهوها، شنیده نشد. با اینهمه نومید نتوان بود. کار ایران عظیم‌تر و عزیزتر از آن است که نومیدی‌بردار باشد. جان سخن بیات در این مصاحبه این است:



دکتر میلاد عظیمی

بزرگان فرهنگ ایران؛ علامه محمد قزوینی و علامه عباس زریاب خویی



دکتر حسن انصاری

از محقق تا مقلد فرق هاست

تاریخ آغازین اسلام، سیره پیامبر و مطالعات تاریخی درباره متن قرآنی و تاریخ تدوین قرآن و سیره و سنت و حدیث مرتبط است و یا با تاریخ تشیع آغازین ارتباط می‌یابد بیشتر دیده می‌شود و این موضوعات البته از اهمیت بیشتری هم برخوردار است. ترجمه و یا نقل خلاصه‌های ادبیات پژوهشی در این زمینه‌ها بی‌آنکه شناخت دقیقی از منابع و شیوه‌های تحقیق و بحث‌هایی که در سنت‌های اسلامشناسی در غرب در این زمینه‌ها وجود دارد داشته باشیم تنها تصویر و برداشتی ناقص، خام و توأم با ذوق زدگی مقلدانه را می‌تواند به دنبال داشته باشد.

عدم آشنایی عمیق با منابع و متون از یک سو و عدم آشنایی دقیق با مکاتب و شیوه‌های پژوهش در سنت‌های اسلامشناسی در غرب مواجهه با ادبیات اسلامشناسی در غرب را تنها در سطحی از ارائه روایتی ناقص، ذوق زده و مقلدوار تقلیل می‌دهد و تنها از آن نوعی توهم دانش و توهم تولید دانش بر می‌خیزد؛ توهم اینکه حقایقی در خصوص سنت و باورها و متون مقدس هست که "تاکنون نشنیده‌اید" و "بنیان برافکن" است. این توهمی بیش نیست. دنیای پژوهش آکادمیک دنیای احتمالات و فرضیه‌ها و آزمون‌ها و دقت‌ها و خطاهاست.

به عنوان یک طلبه در این زمینه که اندک تجربه‌ای هم در غرب آکادمیک در کارنامه خود دارد خالصانه عرض می‌کنم اگر علاقمند به پژوهش در اسلام و تاریخ سیره و سنت هستید باید با تأمین ابزار لازم، خود در آن مساهمت کنید. اگر به پژوهش‌های سنت‌های اسلامشناسی در غرب علاقمند هستید راهش تکرار مقلدوار سخنان پژوهشگران غربی در این سنت‌ها و ارائه روایتی ناقص و شتابزده نیست. از دور نمی‌توان دستی بر آتش برد و درباره آن اظهار نظر کرد. باری راهش مساهمت در این سنت است. ابزارها و شرایط مشارکت را به دست آورید. در غنای معرفتی و علمی و پژوهشی خود بیافزایید و آنگاه سعی کنید در ادبیات اسلامشناسی در غرب مساهمتی کنید. تنها در مواجهه و گفتگوی علمی و پژوهشی در این نوع مساهمت‌هاست که با مراتب و نقاط ضعف و قوت سنت‌های اسلامشناسی در غرب محققانه و نه مقلدانه آشنایی حاصل می‌کنید...

راز بررسی دقیق ادعاها و نظریات باز دارد. در آن صورت مواجهه ما با این نوع ادبیات نه محققانه که از نوع نازلترین انواع مواجهه مقلدانه است. روشن است که در برخی حوزه‌های مطالعات اسلامی و از جمله درباره سیره پیامبر، تاریخ صدر اسلام، تاریخ دنیای باستان متأخر، مطالعات زبانی و ادبی و تاریخی درباره قرآن و حدیث، تاریخ شکلگیری باورها و عقاید مذهبی و... دانستن زبان‌های مختلف، آشنایی با مکاتب و نظریات مختلف تاریخی و ادبی و مباحث زبانی، فیلولوژیک/تاریخی و دقت در امکان اقتباس‌ها و تأثیرگذاری‌ها بسیار مهم است؛ کما اینکه برای بررسی تاریخ عقاید و باورهای مذهبی و شکلگیری تدریجی باورهای مذهبی آشنایی با این منابع و شیوه‌ها ضروری است؛ اما فرق محقق و مقلد در مواجهه با ادبیات اسلامشناسی غربی این است که بدانند مرز تحقیق و شبه تحقیق کجاست؟ کجا داوری‌ها تنها بر اثر آشنایی سطحی با این منابع و با این روش‌هاست و کجا ریشه در آشنایی عمیق دارد؟ کجاست که در زیر ظاهری پر از رنگ و لعاب ارجاعات بسیار و مقایسه‌ها و فرضیه‌های به ظاهر استوار بی‌دقتی‌ها و عدم آشنایی دقیق با منابع و بدخوانی متون و عدم درک درست و یا شتابزدگی در تحلیل و تحقیق وجود دارد؟ کجاست که در تحلیل‌ها، پژوهش دچار مغالطه‌های منطقی و مصادره به مطلوب‌ها شده است؟

ادبیات پژوهش‌های تاریخی در حوزه اسلام پژوهی در غرب همانند یک آزمایشگاه عمل می‌کند که در آن و در طی زمان پژوهش‌ها و تحقیقات و ادعاها طرح و بررسی می‌شوند. آنچه از فقر دقت در پژوهش رنج می‌برد به تدریج رنگ می‌بازد و با وجود سر و صدای بسیاری که برخی از آنها گاهی برای مدت کوتاهی ایجاد می‌کنند در نهایت در مواجهه با پژوهش‌های نقادانه و بررسی‌ها و نقدها آرام آرام جای خود را به نظریات و پژوهش‌های جدیدی دهند.

متأسفانه مدتی است نوعی ذوق زدگی در مواجهه با ادبیات اسلام پژوهی در غرب در بین شماری از علاقمندان فارسی زبان در فضای مجازی دیده می‌شود که علل و اسباب معرفتی و اجتماعی آن شاید قابل درک باشد اما به هر حال باید مورد نقد و بررسی آگاهانه قرار گیرد. این به ویژه در آنچه به

بی‌اطلاعی عمیق شماری از شرقشناسان همعصر خود را آفتابی کرده است.

نویسنده این سطور که چند سالی در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی با دوسه تن از محققان بلندآوازه تحقیقات تاریخی و ادبی ایران که خود در غرب در بهترین دانشگاه‌ها تحصیل کرده بودند و به مراتب بالای علمی در رشته‌های خود رسیده بودند شرف همکاری و بهره‌وری از محضرشان را یافته است به نیکی به خاطر می‌آورد که استادانی همچون علامه‌بی‌مانند استاد شادروان عباس زریاب خویی چگونه همواره ما را به داشتن نگاهی نقادانه نسبت به ادبیات شرقشناسی و اسلامشناسی در غرب توصیه می‌کردند؛ اینکه در برابر آنچه در این نوع ادبیات نوشته می‌شود باید همواره جانب احتیاط را رعایت کرد و محققانه و نه مقلدانه با آنها برخورد کرد و از آنها کمال استفاده را در عین حال برد. این در حالی بود که همواره همین استادان مانند علامه زریاب به ما، نسل جوان آن روز با تأکید بسیار توصیه می‌کردند که آشنایی با سنت‌های پژوهشی در غرب در ارتباط با مباحث تاریخ اسلام و سیره و تاریخ باورها بسیار ضروری است و مکمل مطالعات و تحصیلات در داخل سنت اسلامی است.

علامه زریاب خود از نسلی بود که هم در غرب تحصیل کرده بود و هم در ادبیات اسلام پژوهی در غرب مساهمت کرده و چندی در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا به تحقیق و تدریس و پژوهش مشغول بود. این مختصر گنجایش این را ندارد که نمونه‌های مشابه در میان استادان ایرانی و مسلمان را که از این ویژگی دوگانه در حد اعلای خود برخوردار بودند و یاهستند یاد کند.

ویژگی علامه قزوینی و استاد علامه زریاب خویی این بود که آموخته بودند در مواجهه با هر سخن و هر متن و ادعا و پژوهشی باید یک معیار اساسی داشت: آنکه می‌بایست محققانه هر ادعا و پژوهشی را بررسید و عناوین و یافورم‌ها فریبمان ندهد. چنین نیست که هر ادعای علمی و نظریه تازه‌ای بر مبنای اصیل و دقیق استوار باشد و یافورم بیان و ارائه (و از جمله ارجاعات بسیار به متون و یا ادعای اطلاع‌بر زبان‌های قدیم و استفاده از متون مختلف این زبان‌ها) ما

متأسفانه چند سالی است که در فضای فارسی زبان با یک امری ناپسند مواجهیم که من آن را "ذوق زدگی در امر پژوهش تاریخی" می‌نامم. الآن حدود دویست سال است که پژوهش‌های تاریخی و فیلولوژیک و متنی در غرب در خصوص اسلام و منابع اسلامی و تاریخ و جغرافیای جهان اسلام در جریان است. تاریخ اسلامشناسی (شرقشناسی) در غرب فراز و نشیب بسیار داشته و مکاتب و رویکردهای مختلفی را تجربه کرده است. محققان ایرانی دست کم از اوایل قرن بیستم از طرق مختلف در جریان این تحقیقات قرار گرفته‌اند. یکی از این راه‌ها مشارکت مستقیم تعدادی از پژوهشگران و محققان ایرانی در شماری از این نوع تحقیقات و مساهمت آنان در این نوع ادبیات از طریق اقامت در غرب و دانشگاه‌های غربی / تدریس و پژوهش در سنت‌های آکادمیک در غرب و دیار تمان‌های مطالعات اسلام و شرق نزدیک در اروپا و آمریکا بوده است. این نوع از مساهمت همچون مساهمت شماری از محققان عرب و مسلمان دیگر گاهی با انتقادهایی از سوی سنت‌گرایان مسلمان روبرو بوده. با این وصف هر دیدگاهی درباره این انتقادات داشته باشیم یک چیز مسلم است و آن اینکه این نوع مشارکت و مساهمت در ادبیات پژوهش‌های آکادمیک و انتقادی اسلامشناسی برای این دسته از محققان مسلمان و از جمله ایرانی این زمینه را آسان‌تر (با تأکید بر روی کلمه آسان تر) می‌کند تا با نقاط ضعف و قوت و یا نقص و کمال این نوع پژوهش‌ها آشنایی عمیق‌تری پیدا کنند؛ مبنای نظری و علمی و فلسفی دیدگاه‌ها و مکاتب پژوهش‌های تاریخی در غرب را بهتر بشناسند و آشنایی دقیق‌تری با آنها به دست آورند.

یک نمونه روشن آن در آغاز دوران جدید تحقیق تاریخی و ادبی در ایران مرحوم علامه محمد خان قزوینی بود که در یادداشت‌ها و نامه‌ها و نوشته‌هایش جا به جا به نقاط ضعف و قوت تحقیقات تاریخی و متنی و ادبی معطوف به اسلام و ایران در سنت / سنت‌های شرقشناسی و ایرانشناسی و اسلامشناسی پرداخته؛ سهل است گاهی اشتباهات فاحش و

بررسی یک واژه کم‌شناخته در زبان و ادب پارسی / پیلسته در متون کهن فارسی

سرسخن



استاد محمد حسن ابریشمی

در منابع پهلوی، از جمله در مینوی خرد (پرسش ۲۶، بند ۳، ص ۴۳) و روایت پهلوی (بند ۳۱، ص ۴۳)، آنجا که از پیروزی جم (جمشید) بر دیوان (بومیان اولیه فلات ایران پیش از آمدن آریاه) و گرفتن «پیل» از آنان، به جای گوسفند یا کشتن گوسفند، مطرح می‌شود، واژه «پیل» به چه معناست؟ صاحب این قلم در مقاله‌ای با عنوان «شناخت ابریشم ایران»، طی مبحث «۱. واژه پیل در منابع پهلوی به معنی کرم پیل ابریشم است» مستدل به شواهدی این نظریه را ثابت کرده است. بعد از اسلام نیز واژه «پیل» با معنای «کرم پیل» - به دلیل پای‌بندی ایرانیان به سنت‌های پیشین کهن - در اذهان خیلی از مردمان و حتی در محاورات برخی از نواحی خراسان بر جای بوده است. کم‌کم واژه «پیل» به معنی «کرم پیل» رو به فراموشی نهاده و معنی «فیل» غالب شده است. این نکته را از مفاهیم واژه «پیل» در مضامین برخی از سرایندگان ادوار گذشته می‌توان استنباط کرد. چون جمعی از شاعران واژه «پیل» را با معنی قدیم آن در مضامین خود گنجانده‌اند، و بعضی با توجه به هر دو معنی آن (پیل و فیل) واژه «پیل» را با ایهام آورده‌اند.

شواهد زیادی در این باب وجود دارد که در همان مقاله ایبائی با این مفاهیم نقل شده است. بر همین اساس کلمه فارسی نامتداول فراموش شده «پیلسته»، مرکب از واژگان پهلوی «پیل / Pil» و «لسته (ast(ag) (= هسته: استخوان)» قابل بررسی و پژوهش است. نامتداول بدان لحاظ که نویسندگان قدیم آن را در آثار خود نیاورده، و تنها پنج تن از شاعران شرق ایران در مضامین خود به کار برده‌اند؛ و فراموش شده از آن جهت که «پیلسته» کلمه‌ای کهن و در بادی امر، یعنی در روزگاری که تداول یافته، واژه «پیل» در ترکیب آن به معنی «پیل» بوده است. به همین دلیل انگشتان دست خوبان، از منظر شکل ظاهری، لطافت، سپیدی و زیبایی به «پیل» یا «پیلسته» (پیلسته) تشبیه شده است. این واژه شاید در عهد پارتها و یقیناً در عصر ساسانیان در شرق ایران تداولی محدود داشته، و بعد از اسلام طی حدود سه قرن رو به فراموشی گذاشته و مفهوم آن در اذهان بر جای بوده است.

به این ترتیب واژه پهلوی «پیل» با معنی قدیمی آن «پیل» از تداول ایرانیان خارج و منسوخ شده و معنی «فیل» غلبه پیدا کرده است. براساس همین ذهنیت جمعی از شاعران قدیم در شرق ایران واژه فارسی «پیلسته» را با معنی قدیم آن در مضامین خود به معنی انگشتان دست به کار برده، و برخی نیز «پیل» به معنی «پیل» را به مفهوم ابریشم یا دبا گرفته و رخسار خوبریان را بدان تشبیه کرده‌اند، معدودی هم تحت تأثیر معنی بعدی «پیل»، یعنی «فیل»، «پیلسته» را با معنی عاج در تشبیهات یا تعبیرات خود آورده‌اند. همین تداخل مفاهیم «پیلسته» تردیدهای فرهنگ فارسی‌نویسان قرن هشتم تا چهارده هجری، در شبه قاره (اعم از ایرانی، هندی و غیر آن) را موجب شده است؛ به طوری که در تعاریف خود مفاهیم و تعبیرات قدیم و بعدی آن را ثبت کرده‌اند. اما فرهنگ فارسی‌نویسان معاصر هم، بدون توجه به مفهوم قدیم «پیلسته»، برای آن معنی استخوان فیل یا عاج را آورده، و معانی مجازی آن را انگشت، انگشتان دست، ساعد و رخسار برشمرده‌اند.

مضامین شاعران

همان سان که اشاره شد واژه «پیلسته» به معنی عاج، و همچنین با مفهوم قدیم آن، از نظر زمانی و مکانی، تداولی محدود داشته است، چون اولاً در متون کهن نثر فارسی شاهی برای آن سراغ نداریم و همین نکته عدم تداول گسترده آن را ثابت می‌کند؛ ثانیاً پنج تن شاعرانی که این واژه را به کار برده‌اند در محدوده نواحی خراسان قدیم، و عمدتاً در قرن پنجم هجری، می‌زیسته‌اند؛ ثالثاً تعداد این شاعران که واژه فارسی «پیلسته» کلمه «پیلستگین» (منسوب به پیلسته) را در مضامین خود آورده‌اند - یا چنین مضامینی در فرهنگ‌ها به آنان منسوب شده است - هشت تن‌اند و عدد ابیات آنان نیز به انگشتان دست نمی‌رسد. بر همین اساس نخست مضامین شاعران، با تقدم

تاریخی سرایندگان قرن پنجم هجری، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پی آن ابیات دیگر شاعران و شواهد شعری فرهنگ‌ها، و سپس تعاریف دیگر فرهنگ‌ها نقل و بررسی می‌شود.

۱. اسدی طوسی

اسدی طوسی ابونصر علی بن احمد، وفات ۴۶۵، در ۸۸۵۰ بیت گرشاسب‌نامه (سروده سال ۴۵۸) تنها در سه بیت واژه فارسی «پیلسته» را آورده، با همین سه مضمون، مقام نخست را در بین همه شاعران، از نظر به‌کارگیری واژه فارسی «پیلسته» کسب کرده است؛ ابیات اسدی طوسی با مضامین «پیلسته» به ترتیب تقدم مندرج در گرشاسب‌نامه را نقل و بررسی می‌کنیم:

الف. اسدی طوسی، صحنه رقابت‌آمیز «گلرخ» (دختر شاه زابل، محبوبه جم) با «جمشید» (پورطهمورث دیوبند) را تجسم می‌بخشد، و ضمن وصف زبردستی و دقت جمشید در نشانه‌گیری هدف، با تیر خدنگ، به شرح مهارت گلرخ در تیراندازی می‌پردازد. گلرخ - که در حیرت از بر و بازوی جمشید در گشاد (=رها کردن تیر از شست) بود - دست یازید و کمان را برداشت، یا به قول اسدی: «بماند از گشاد و برش در شگفت / بیازید تیر و کمان برگرفت» و:

به پیلسته دیبای چین بر شکست

به ماسوره سیم بگرفت شست
واژه فارسی «پیلسته» در بیت مزبور به معنی انگشتان دست گلرخ است که از سپیدی و لطافت بازار دیبای چین را می‌شکست؛ و «ماسوره سیم» در اینجا منظور «هگرسیمین» (انگشت‌مانندی از استخوان، شاخ، عاج یا نقره و غیر آن که تیرانداز انگشت شست را در آن می‌کرده) است و نیز می‌تواند کنایه از انگشتان سپید و ظریف دست گلرخ باشد که به «ماسوره» (= «ماشوره»: نی، نی‌مانند دستگاه بافندگی یا فرت، ساخته از فلز یا شاخ و غیره) نقره‌ای تشبیه شده است، فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین (سروده قرن پنجم هجری) تعبیری مشابه در وصف انگشتان ظریف و زیبای ویس دارد: «ده انگشتش چو ده ماسوره عاج / به سر بر هر یکی را فندقی تاج».

ب. به روایت اسدی طوسی، چون جمشید توسط ضحاک گرفتار و از پای در می‌آید: «که ضحاک ناگه گرفتش به چین / به اره به دو نیم کردش به کین»، همسرش گلرخ چون آگاه شد، سراسیمه با «دو بادام اشک و دو مرجان خروش...» با دو چشم (بادام) اشک ریز و دو لب (مرجان) خروشان:

به پیلسته سنبل همی دسته کرد

به دُر باز پیلسته را خسته کرد
یعنی گلرخ گریان و نالان دست بر سر می‌کوفت و دسته دسته موی (سنبل) را با انگشتان دست (پیلسته) می‌کند، و باز انگشتان (پیلسته) را به دندان (دُر) می‌فشرد و خونین و زخم (خسته) می‌کرد؛ یا به تعبیر شادروان دهخدا (لغت‌نامه، حاشیه «پیلسته»): «یعنی زن از مرگ شوی با دست گیسوان بکند و با دندان دست بگزید».

ج. اسدی، مشابه صحنه ماتم مزبور در وجه مجلسی سوگواری

گروهی - از زاری، مویه، بر سر و صورت زدن‌ها و گیسو کندن زنان دربار - را به هنگام درگذشت گرشاسب تجسم می‌بخشد: «زنان رخ زنان بانگ و زاری کُنان / کُنان مویه و موی مشکین کُنان» و در پی آن زنان سوگوار:

به فندق دو گلنار کرده فگار

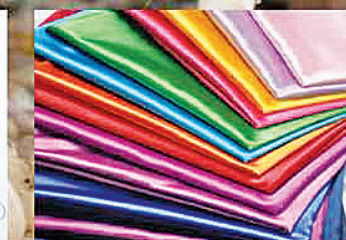
به دُر از دو پیلسته شویان نگار
یعنی، زنان با ناخن سرانگشتان (فندق) دو گونه (گلنار) رخسار خویش را زخم‌دار و خونین (فگار) کرده و با قطرات اشک (دُر) نقش (نگار) خون را از دو پیلسته می‌شویند؛ مؤلف فرهنگ قواس (وفات ۷۱۶) بیت مزبور را به شاهد «پیلسته» به معنی رخسار آورده است.

۲. فخرالدین اسعد گرگانی

فخرالدین اسعد گرگانی، در داستان شورانگیز ویس و رامین (سروده قرن پنجم هجری) با ۹۰۴۵ بیت، واژه «پیلسته» را به کار نبرده، اما کلمه «پیلستگین» منسوب به «پیلسته» (که در آن مطابق قاعده «یای» نسبت به «گی» تبدیل و به جای حرف «ه» در «پیلسته» آمده) را تنها در دو بیت آورده است، که از نظر تعبیرات وجه تشابهی با مضامین ابیات اسدی طوسی دارد:

الف. وقتی شاه موبد برای رسیدن به وصال ویس به سوی شهرک گوراب می‌رود: «به گوراب آمد و آورد لشکر / که آنجا بود ویس ماه پیکر»، و ویس که «تن خود دید همچون مرغ در دام»، «به فندق مشک را از سیم بر کند / ز نرگس بر سمن گوهر پراکند»، خروشان و گریان از دایه چاره می‌جست، و او با دلواپسی از ویس تمنا کرد که: «مزن پیلستگین دو دست بر روی / مکن از ماه تابان عنبرین موی»، منظور از «پیلستگین دودست»، انگشتان ظریف ویس است که با آنها بر رخسار می‌زد، و مویهای مشکین (عنبرین) را می‌کند.

ب. نامه‌هایی بین ویس و رامین مبادله می‌شود، رامین در پاسخ نامه ویس خطاب به وی در مطلع‌نامه می‌نویسد: «بت پیلستگین و ماه سیمین / نگار قندهار و شمس چین»، در اینجا «پیلستگین» با معنی ساخته شده از عاج منظور است که در تعبیرات آن زیبایی اندام ویس به بت تراشیده از عاج، و رخسار او به ماه زیبای درخشانده سیمین و بت یا صنم قندهار و خورشیدرویان چین تشبیه شده است. واژه «پیلستگین» را هیچ‌کدام از فرهنگ فارسی‌نویسان قدیم تا پایان عهد قاجاریه ثبت نکرده‌اند. ظاهراً اول بار سید محمد علی لاریجانی (داعی الاسلام)، فرهنگ فارسی‌نویس ایرانی در هند در فرهنگ نظام مدخل قرار داده است: «پیلستگین»: «ساخته از پیلسته و عاج، فخر گرگانی: مزن پیلستگین...». در لغت‌نامه و در فرهنگ فارسی دکتر معین همین تعریف مستند به فرهنگ نظام نقل شده، و در فرهنگ سخن نیز تعریفی مشابه با بیت دوم فخرالدین اسعد گرگانی آمده است.



نام‌های برای ابزارهای موسیقی ایران

یک بحث و پیشنهاد ویژه ساختی:

تحلیل و بازنگری سه اصطلاح «شیطانک»، «خرک» و «گوشی» در سازهای ایرانی
با پیشنهاد واژگان جایگزین

در مسیر احیا و پالایش زبان تخصصی موسیقی ایرانی، انتخاب واژگانی که همزمان دارای دقت فنی، زیبایی آوایی و بار معنایی مثبت باشند، ضرورتی انکارناپذیر است. کاربرد تاریخی اصطلاحاتی چون «شیطانک»، «خرک» و «گوشی» برای بخش‌های مهم سازهای ایرانی اگرچه در طول تاریخ موسیقی ما رواج یافته‌اند، از جهات مختلف نارسا و ناخوشایند تشخیص داده می‌شوند. زبان ظریف و شعرگونه موسیقی ایرانی سزاوار واژگانی است که این ویژگی‌ها را به خوبی بازتاب دهند. بر این اساس، در ادامه پیشنهادهایی برای جایگزینی این اصطلاحات ارائه می‌شود تا گامی هرچند کوچک در راه اعتلای فرهنگی این هنر اصیل برداشته شود.

مسیح اصلانی



۱. «سیم‌گاه» جایگزین شیطانک

«شیطانک» قطعه‌ای استخوانی در ابتدای بالای دسته سازهای زهی ایرانی که سیم‌ها از شیارهای آن عبور کرده، فاصله و زاویه آن‌ها را نسبت به «خرک» و دسته تنظیم می‌کند. در گذشته، این قطعه دارای شیارهای متعدد و فشرده (با فاصله حدود یک میلی‌متر) بود، اما امروزه معمولاً تنها به تعداد سیم‌های ساز، شیار بر روی آن ایجاد می‌شود.

نام «شیطانک» با وجود پیشینه تاریخی، به دلیل پیوند معنایی با مفهوم ناپسند «شیطان»، با جایگاه رفیع موسیقی ایرانی که همواره در تعالی روحی و هنری همراه بوده، ناسازگار است. این اصطلاح همچنین هیچ ارتباط معنایی با کارکرد واقعی این قطعه در ساز ندارد. به عبارتی دیگر این قطعه با نام «شیطانک» که در واقع نقش هدایت و تنظیم سیم‌ها را بر عهده دارد، هیچ نشانی از این عملکرد را در ذهن متصور نمی‌سازد.

ریشه این نامگذاری به ویژگی فنی قطعه بازمی‌گردد: شیارهای خطی روی این استخوان که باعث می‌شود سیم‌ها بر حسب ضخامت انگشتان نوازنده (باریک یا تپل) قابلیت جابجایی داشته باشند. در نگاه طنز آلود قدما، این ویژگی به «شیطنت کردن سیم» یا عدم استقرار ثابت آن در نوازندگان مختلف تعبیر می‌شده است. با این حال، این توجیه، منطقی عامیانه داشته و با نقش فنی قطعه (هدایت سیم‌ها) و غنای فرهنگی و هنری موسیقی ایرانی نیز ناهمخوان است.

«سیم‌گاه» (SIMGĀH) به عنوان جایگزینی شایسته برای اصطلاح نامناسب «شیطانک»، با تکیه بر کارکرد دقیق فنی و زیبایی‌شناسی ساز پیشنهاد می‌شود. این واژه‌گزینی بر مبانی استوار زبان‌شناسی تاریخی، اصول آوایی و ضرورت‌های فنی موسیقی ایرانی استوار است. «سیم» به عنصر اصلی متأثر از این قطعه اشاره دارد، در حالی که «گاه» در فارسی باستان به معنای «مکان» و «زمان» (همچون «رامشگاه» به معنی محل موسیقی) و در مهندسی ساز به محل استقرار اجزا (مانند چرخ‌گاه در مکانیک) اطلاق می‌شود. از دیدگاه فنی، این نام به درستی بیانگر عملکرد این قطعه در تعیین فاصله سیم‌ها از دسته و انتقال ارتعاش به خرک است که جایگاه استقرار و تنظیم سیم‌ها را مشخص می‌کند. برخلاف «شیطانک» که فاقد دقت توصیفی است، «سیم‌گاه» عملکرد قطعه را به روشنی بیان می‌دارد.

از منظر زیبایی‌شناسی هنری، همیشینی «سیم» و «گاه» مانند «دستگاه» از وزنی موسیقایی برخوردار است که با اصطلاحات علمی همسو بوده و در عین حال برتری فرهنگی آن در حفظ هویت ایرانی کاملاً آشکار است. این ترکیب نه تنها از دقت فنی لازم برخوردار است، بلکه از ظرافت و تناسب هنری نیز بهره می‌برد که شایسته موسیقی اصیل ایرانی است.

«چکاو» به جای خرک

این قطعه چوبی در سازهای زهی ایرانی که سیم‌ها بر روی آن قرار گرفته و ارتعاشی آنها را به بدنه ساز منتقل می‌کند، به دلیل عنوان عام «خرک» که صرفاً بر عملکرد حمل سیم‌ها تأکید دارد، نامی نازیبا و ناهمخوان با ظرافت موسیقی ایرانی یافته است. واژه پیشنهادی «چکاو» (CHAKĀVEH) با ترکیبی اصیل و معنادار، گزینه‌ای هنری و فنی برای این قطعه محسوب می‌شود.

ریشه‌شناسی این واژه حاکی از دقت نظر در انتخاب آن است: «چک» از ریشه فعل «چکیدن» (همچون چکیدن آب یا صدای چک‌چک) گرفته شده که در موسیقی به ارتعاش سریع سیم‌ها و چکیدن نواها اشاره دارد. این کلمه در برخی گویش‌های ایرانی نیز به معنای ضربه یا رسیدن به کار می‌رود (مانند «چک پر» به معنی رسیدن پرند).

«آوه» پسوندی باستانی از فارسی میانه (پهلوی) به معنای حامل یا نگهدارنده است که در الفاظی مانند «پرواه» (پرنده) و «سباوه» (سبد) دیده می‌شود.

ترکیب نهایی «چکاو» به معنای «حامل ارتعاش سیم‌ها» دقیقاً عملکرد این قطعه را در انتقال ارتعاش به بدنه ساز توصیف می‌کند. برخلاف لفظ‌های عامیانه مانند «خرک» یا «پل» که فاقد بار هنری و اختصاصیت لازم هستند، «چکاو» کلمه‌ای خاص و بر ساخته برای سازهای ایرانی است که هم از اصالت زبانی برخوردار است و هم زیبایی شناختی موسیقی اصیل ایرانی را نمایندگی می‌کند.

این نامگذاری نه تنها از دقت فنی لازم برای توصیف عملکرد قطعه برخوردار است، بلکه واژه‌ای خوش‌آهنگ و معنادار است که با طبع لطیف موسیقی ایرانی نیز کاملاً همخوانی دارد. «چکاو» به عنوان اصطلاحی تخصصی می‌تواند جایگزین مناسبی برای کلمه پیشین باشد که نتوانسته پیوند مناسبی بین زیبایی‌شناسی و کارکرد فنی در موسیقی ایرانی ایجاد کند. پس واژه «چکاو» ترکیبی است معنادار از «چک» (به معنی ارتعاش و ضربه) و «آوه» (به معنی حامل) که در مجموع به «حامل ارتعاش سیم‌ها» بیان و به دقت عملکرد اصلی آن در انتقال ارتعاش سیم‌ها به بدنه ساز اشاره می‌کند.

«کوک‌بان» جایگزین گوشی

گوشی، قطعه‌ای کارآمد در ساختار سازها، با تنوعی از جنس‌های گوناگون است که نخست وظیفه تنظیم دقیق کوک سیم‌ها (با چرخش

گوشی، سیم‌ها سفت یا شل می‌شوند تا نت‌ها دقیق شوند) و دوم سیانت از ثبات کوک (باید پس از تنظیم، از لغزش سیم‌ها جلوگیری کنند) را بر عهده دارد.

شکل این قطعه در سازهای مختلف، متفاوت است: در برخی به تشبیه دو گوش بهم چسبیده (در سازهایی چون: ویولن، سه‌تار و غیره) و در بعضی دیگر مانند گوشواره‌ای می‌ماند (در سازهایی مانند کمانچه، تار و غیره). شاید این نامگذاری از همان جنبش و چرخشی سرچشمه گرفته باشد که برای پیچاندن گوش کودک یا بازیگوش بکار برده می‌شد، زیرا برای رسیدن به کوک مطلوب، این قطعه را باید به چپ و راست چرخاند، همچون تربیت کودک که سرانجام باید به فرکانس درست و مقرر خویش بازگردد. اما افسوس که این نامگذاری، با همه پیشینه دیرینش، نه سزاوار جایگاه رفیع هنر موسیقی است و نه شایسته شکوه علمی این فن ظریف. بنابراین، واژه‌نغز «کوک‌بان» (KOOK-BĀN) - ترکیبی زیبا از «کوک» و «بان» به معنای پاسدار و نگاهدارنده - با بیانگر بودن نقش علمی این قطعه در هدایت سیم‌ها، گزینه‌ای به مراتب شایسته‌تر و هنرمندانه‌تر به شمار می‌آید.

سخن پایانی

نگهداشت میراث فرهنگی و هنری، نه به معنای جمود بر گذشته که در پویایی و بازآفرینی خردمندانه آن است. این نام‌ها که روزگاری مناسب فرهنگ و تربیت دوران خود بوده‌اند، امروز با معیارهای فرهنگی و هنری زمانه ما ناسازگارند. واژگان موسیقی ایرانی نیز همچون دیگر عناصر این هنر اصیل، می‌بایست در مسیر تکاملی خود از قید عبارات ناخوشایند و نارسای تاریخی رها شده و با گزینش واژگانی دقیق، خوش‌آهنگ و متناسب با شأن موسیقی ایرانی، به غنای بیشتری دست یابد.

پیشنهادهای ارائه‌شده در این نوشتار - «سیم‌گاه»، «چکاو» و «کوک‌بان» - نه از سر نفی گذشته، که با هدف ارتقای زبان تخصصی موسیقی و همسو کردن آن با ذوق امروزی ارائه شده‌اند. این تغییرات، گامی کوچک اما اساسی در مسیر پاسداشت واقعی میراث موسیقایی ما خواهد بود؛ میراثی که سزاوار است در قالب زبانی فاخر و متناسب با ارزش‌های هنری‌اش به نسل‌های آینده منتقل شود.

بی‌گمان، این تحول زبانی زمانی ثمربخش خواهد بود که با همراهی و پذیرش جامعه هنری و متخصصان موسیقی روبرو شود. همانگونه که زبان فارسی در طول تاریخ توانسته است با حفظ اصالت خود، نیازهای هر دوره را پاسخ گوید، زبان موسیقی ایرانی نیز می‌تواند و باید این توانایی را در خود پرورد.

سوره کهف

آنچه از این سوره با موضوع حاضر ارتباط دارد، یکی آیات مربوط به ذوالقرنین است و دیگری آیه‌ای که از مجمع البحرین (دو دریا) یاد می‌کند. نخست به سراغ آیه‌های ۶۰ تا ۶۵ و به‌ویژه ۶۰ می‌رویم که به داستان موسی و خضر^(ع) معروف است. هرچند که اسمی از خضر در قرآن کریم نیامده و از او تنها به عنوان «عبد من عبادنا: بنده‌ای از بندگان ما» یاد شد که علم لدنی داشت: «علمناه من لدنا علما: از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم». در این آیات می‌خوانیم:

۱۳- و اذ قال موسی لفته لا ابرح حتی ابلیج مجمع البحرین او امضی خقباء... یاد کن آنگاه که موسی به جوان [همراه] خود گفت: «دست بردار نیستیم تا به محل برخورد دو دریا برسیم، هرچند سالها راه بروم». پس چون به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهی‌شان را فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت [و رفت]. چون از آنجا گذشتند، موسی به خدمتکارش گفت: «غذا بیاور که سخت خسته شدیم». گفت: «به یاد داری آنگاه که [برای استراحت] به کنار آن صخره پناه بردیم؟ من ماهی را فراموش کردم... و او به طرز شگفتی راهش را در دریا پیش گرفت.» [موسی] گفت: «این همان [جا] است که می‌جستیم». پس جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمت [و موهبتی] عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. (کهف، ۶۰-۶۵)

در متون تفسیری متعدد چند تعریف و تعبیر از «مجمع البحرین: محل برخورد دو دریا» عرضه می‌شود، همچون: بحر فارس و روم، افریقه، طنجه، دو دریای علم، رود کر و ارس، دربند، دربند انوشیروان، دریای اردن و قلزیم (سرخ)، دریای شور و شیرین، دریای اندلس و اقیانوس اطلس، دریای سرخ و اقیانوس هند، دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس، خلیج عقبه و سوئز در دریای سرخ، دریای مدیترانه و دریای سفید و دریای سرخ و البته بیش از همه بحر الفارس یا دریای پارس و روم. به‌رغم همین تکرار، به لحاظ اهمیت موضوع که تصریح بر نام «خلیج فارس» در متون کهن تفسیر قرآن کریم است که از تازی و ایرانی و ترک و هندی رادر بر می‌گیرد و تمام این تفاسیر در دسترس همگان قرار ندارد، متن اصلی تفسیرها را به ترتیب زمانی در ذیل می‌آوریم امید است متعصبان ایران‌ستیز در سالهای آتی برای زدودن این سند استوار، به عنوان تصحیح متون در این کتاب‌ها دست نبرند و مقصود غیر علمی خویش را بر متون کهن تحمیل نکنند.

۱- مقاتل بن سلیمان بلخی (زاده ۸۰ تا ۹۰ - متوفای ۱۵۰ق) در تفسیرش می‌نویسد: «مجمع البحرین (محل برخورد دو دریا)، گفته می‌شود یکی از آتشارش [احتمالاً: رس] ارس است و دیگر کر که به هم می‌رسند و رود واحدی را تشکیل می‌دهند، سپس به دریای بالای آذربایجان می‌ریزند. (ج ۲، ص ۵۹۲)

۲- عبدالرزاق بن همام الصنعانی (م ۳۱۱ق) در تفسیر القرآن می‌نویسد: قتاده [م ۱۱۷ق] درباره مجمع البحرین گوید: «بحر فارس و بحر الروم». (ج ۲، ص ۴۰۵)

۳- طبری (م ۳۲۰) در تفسیرش چند روایت رادر کنار هم می‌آورد.

یک ابن وهب از ابن زید نقل می‌کند: «مجمع البحرین، اجتماع بحر فارس و الروم».

(دو) قتاده گوید: «البحران، بحر فارس و بحر الروم... دودریا، دریای فارس و دریای مدیترانه هستند. مدیترانه در سمت مغرب و دریای فارس در جانب شرقی قرار دارند».

(سه) عبدالرزاق از قول قتاده می‌گوید: بحر فارس و بحر الروم.

(چهار) مجاهد [بن جبر ۲۱ - ۱۰۴ق] گوید:

مجمع البحرین، بحر الروم و بحر فارس.

پنج) محمد بن کعب [م ۱۱۸ق] می‌گوید: «مجمع البحرین، یعنی طنجه». جامع البیان، ج ۱۵، ص ۳۳۶-۳۳۷

۴- ابن ابی حاتم (۲۴۰-۳۲۷ق) در تفسیر القرآن العظیم می‌نویسد: «مجمع البحرین: بحر فارس و الروم. ابن کعب گوید: افریقه». (ج ۷، ص ۲۳۷۵).

۵- ابوجعفر نحاس (م ۳۳۸ق) در معانی القرآن می‌نویسد: معمر [بن مثنی ۱۱۴-۱۲۰ق] به نقل از قتاده گوید: «بحر الروم و بحر فارس». (ج ۴، ص ۲۶۳)

۶- نصر بن محمد سمرقندی (م ۳۷۳-۳۷۴ق) در بحر العلوم می‌نویسد: «مجمع البحرین یعنی دریای شور که همان دریای فارس است و دریای روم و دریای شیرین. (ج ۲، ص ۳۵۴) و گفته شده: جایگاهی که دو عالم به هم می‌رسند، یعنی موسی و خضر و آنها دو دریای علم هستند. (همان، ص ۳۵۴)

۷- احمد ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷ق) در الکشف والبیان، معروف به تفسیر ثعلبی می‌نویسد: بحر فارس و الروم: طنجه. و افریقه. (ج ۶، ص ۱۸۰)

۸- شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) در التبیان دو قول را روایت می‌کند: بحر فارس و الروم: افریقه (ج ۷، ص ۶۶).

۹- اسفراینی (م ۴۷۱ق) در تاج التراجم می‌نویسد: «بحر فارس و روم: گروهی گفتند: افریقه، و گروهی گفتند: بدین موسی و خضر^(ع) می‌خواهد که ایشان هر یکی دریایی بودند از دریاهای علم: و گروهی گفتند: طنجه». (ج ۳، ص ۱۳۳۴)

۱۰- ابوبکر عتیق سوریادی (از مفسران سده ۵ قمری) می‌نویسد: «دریای پارس و دریای روم». (ج ۲، ص ۱۳۳۶)

۱۱- حسین بن مسعود الفراء البغوی (م ۵۱۶ق): «بحر فارس و بحر الروم، طنجه، افریقه». (ج ۳، ص ۲۰۳)

۱۲- جلاله زمخشری (۴۶۷-۵۲۸ق) در تفسیر کشاف می‌نویسد: «مجمع البحرین، هو ملتقی بحری فارس و الروم... مجمع البحرین محل برخورد دو دریای فارس و روم است... و از شگرف‌ترین تفسیرها اینکه: آن دو دریا، موسی و خضر بودند؛ زیرا هر دو دریای علم بودند». (ج ۲، ص ۱۳۷)

۱۳- مبدی در کشف الاسرار (نگاشته قرن ششم) می‌نویسد: «مجمع البحرین آنجاست که دریای فارس و دریای روم به هم می‌رسند. و گفته شده: دریای شیرین و شور و...». (ج ۵، ص ۵۱۷)

۱۴- عمر بن محمد نسفی (مفسر قرن ۶ق) در تفسیر نسفی می‌نویسد: «جای گرد آمدن دو دریای پارس و دریای روم». (ج ۱، ص ۵۶۵)

۱۵- ابن عطیه اندلسی (۴۸۱-۵۴۱ق) چند مصداق می‌آورد: مجتمع بحر فارس و بحر الروم؛ ذراع یخرج

من البحر المحيط من شمال الی جنوب فی ارض فارس من وراء اذربيجان، طنجه، افریقه: کنایه عن موسی و الخضر، لانهما بحر علم. (المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۵۲۸-۵۲۷)

۱۶- شیخ طبرسی (۴۶۸ - ۵۴۸ق): «ملتقی البحرین: بحر فارس و بحر الروم: طنجه، افریقه». (مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۲)

۱۷- شیخ طبرسی در تفسیر دیگرش یعنی می‌نویسد: «مجمع البحرین محل برخورد دو دریای فارس و روم است. دریای روم (مدیترانه) از مغرب و دریای فارس از مشرق». (جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۲۴)

۱۸- شیخ ابوالفتوح رازی (م حدود ۵۵۲ق) در روض الجنان می‌نویسد: «قتاده گفت: دریای پارس و روم است، کعب گفت: طنجه است. ابی کعب گفت: افریقه است». (ج ۳، ص ۶)

۱۹- محمود نیشابوری (م ۵۵۳ق) در ایجاز البیان می‌نویسد: مجمع البحرین: بحر روم و بحر فارس که یکی از مشرق آغاز می‌شود و دیگری از مغرب و هر دوه هم می‌رسند. (ج ۲، ص ۵۲۷)

۲۰- ابوالفرج ابن جوزی (۵۰۸/۵۱۱ - ۵۹۷ق) در زاد المسیر فی علم التفسیر می‌نویسد: «مجمع البحرین، بحر فارس و بحر الروم». (ج ۵، ص ۱۱۵)

۲۱- محمد فخرالدین رازی (۵۴۴ - ۶۰۶ق) در مفاتیح الغیب می‌نویسد: «مجمع البحرین، هو ملتقی بحری فارس و الروم...». (ج ۲۱، ص ۴۷۹)

۲۲- محمد شبانی (مفسر سده ۷ قمری) در تفسیر نهج البیان می‌نویسد: «مجمع البحرین یعنی بحر الروم و بحر فارس؛ وقال السدی: بحر الروم و بحر الحبشه». (ج ۳، ص ۲۸۳)

۲۳- ابی عبدالله محمد القُطبی (۵۸۰-۶۷۱ق) در الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی) می‌نویسد: «مجمع البحرین، قال قتاده: هو بحر فارس و الروم» و نظریات دیگری را هم مطرح می‌کند: «ذراع یخرج من البحر المحيط من شمال الی جنوب فی ارض فارس من وراء اذربيجان... و نظرسدی: «الکر و الزس بارمینیه» (کر و ارس در ارمنستان). (ج ۱۱، ص ۹)

۲۴- عبدالله بن عمر بیضاوی (م ۶۸۵ یا ۶۹۱ق) در انوارالتنزیل و اسرار التأویل، (تفسیر بیضاوی) می‌نویسد: «مجمع البحرین، ملتقی بحری فارس و الروم مما یلی المشرق و...» یعنی: گویند دو دریا، موسی و خضر هستند؛ چه، موسی دریای علم ظاهر بود و خضر دریای علم باطن. (ج ۳، ص ۲۸۶).

۲۵- ابوالمحاسن حسین جرجانی (زنده در سال ۷۲۲ق) در تفسیر فارسی جلاءالاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر) می‌نویسد: «مجمع البحرین... جایی است که مجمع دریای فارس و دریای روم است...». (ج ۵، ص ۳۹۹)



ایران و قرآن

بخش چهارم

مخاطب قرآن کریم، همه انسان‌ها هستند پس نباید آن را در محدوده تنگ یک قوم یا یک زمان محدود کرد. با این همه در این کتاب آسمانی اشاراتی به ایرانیان و عقاید و آیین ایشان شده که طبیعتاً برای ایرانیان جالب است. در این قسمت تصریح بر نام «خلیج فارس» در متون کهن تفسیری شده است که تازی و ترک و هندی و ایرانی بر آن تأکید کرده‌اند. امید است متعصبان ایران‌ستیز برای زدودن این سند استوار، به عنوان تصحیح متون در این کتاب‌ها دست نبرند و مقصود غیر علمی خویش را بر آنها تحمیل نکنند!



حکمت حکومت

کشورداری به کوشش و بخشش

آموزهٔ سیاسی ایرانشهری: در تدبیر مُلک و سیاست مُدُن، برای کشورداری دو زمان متناظر را بسیار یاد کرده‌اند: روز کوشش و روز بخشش. امیر معزی نیشابوری در ستایش ملک‌شاه سلجوقی می‌سراید که:

روز بخشش نیکخواهان پیش جاht جان‌فشان

روز کوشش بدسگالان پیش تیغت جان‌سپار

(امیر معزی نیشابوری)

روز کوشش و روز بخشش دو روز متناظرند با دو سیاست متضاد. کوشش، زمان نبرد و برای جهانگیری و کشورستانی است؛ زمانی که فرمان‌روا بر پشت زین باید شمشیر بزند و دلاوری کند. اما روز بخشش، همان سلطان تندخوی تبغ زن، بار عام می‌دهد و در جشن با مردم خود مهربان، بخشنده، دادرس و انباز و یاور است.

شاهان با کوشش، کشورگشایی می‌کردند و با بخشش کشورداری. گفته‌اند که کشور ستاندن آسان است اما کشورداشتن دشوار.

فرمانروا با دو چیز می‌تواند کشورداری کند: با دادگری و بخشش. به زبان فردوسی «با داد و دهش».

او اگر عدالت را پایدار نکند، نظم و امنیت فرو می‌ریزد و فتنه برمی‌خیزد. و خرابی جای آبادانی را می‌گیرد. فتور در شهر و سستی در مرز پدید می‌آید. فرمانروا با بخشش و بخشایش می‌تواند دل مردمان را با خود همراه کند که بزرگترین پشتوانه برای نظام و خود اوست. و خوش گفت نظامی گنجوی که «دادگری شرط جهانداری است».

اینجا ابتدائی‌ترین آموزه‌های کشورداری در اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری بوده و سیاست‌نامه‌نویس و قصیده‌سرای و حکیم، همواره در گوش پادشاه نجوا می‌کردند.

شاعران نامبردار درباری - که اغلب ایشان حکیم لقب داشتند - به ترغیب وزیران و دیگر نخبگان سیاسی برای جشنهای ششگانه (نوروز، تیرگان، مهرگان، سده، فطر، قربان) و دیگر مناسبت‌های درباری، مدایح خسروانی می‌سرودند و آموزه‌های سیاسی را با زبان زیبا و اسلوب فاخر به پادشاه گوشزد می‌کردند.

آنگاه که شاه را به دادگری، آبادانی ایران، ایجاد امنیت و آسایش و بخشش مال و بخشایش جان مردم می‌ستودند در واقع یک مطالبهٔ جمهور را از نظام سیاسی یادآور می‌شدند. دو اصطلاح روز کوشیدن و روز بخشیدن از قصاید مدحی رودکی تا ایرج میرزا در روزگار نزدیک به ما دیده می‌شود.

روز کوشیدن چو تیغت شیر جان اوبار نیست

روز بخشیدن چو کفّات ابر گوهر بار نیست

(قطران تبریزی)

سایه او روز کوشش خاره گرداند چو موم

همت او روز بخشش صبح بخشد شام را

(حکیم سنایی غزنوی)

روز بخشش آفتابی جام زرین بر یسار

وقت کوشش آسمانی تیغ هندی بر یمین

(حکیم انوری)

روز کوشش هست پیل عرصه‌ی جنگ و جدل

گاه بخشش هست شیر بیشه جود و کرم

(خواجوی کرمانی)

روز بخشش راستگوی و روز کوشش راستکار

(قطران)

به روز بخشش گویی من و توایم انباز

(کمال اسماعیل)

کفِ رادش تو گویی روز بخشش

زبان پنچ دارد پنچ ناخن

(ایرج میرزا در مدح ناصر الدین شاه)



دکتر محمود فتوحی

۲۶- نظام‌الدین حسن نیشابوری معروف به نظام اعرج (م۷۲۸ق) در تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان می‌نویسد: «مجمع البحرين یعنی ملتقی بحری فارس و الروم...» (ج۴، ص۴۵) آنگاه به نقد تفسیری می‌پردازد که حضرت موسی و خضر را دو دریای علم بیان می‌کند؛ زیرا اگر موسی^(ع) یکی از دو دریا باشد، چگونه رواست بگوید: «حتی ابلغ مجمع البحرين: تابه محل برخورد دو دریا برسم»؟!

۲۷- علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (م۶۷۸-۷۴۱ق) در لباب التأویل (تفسیر خازن) می‌نویسد: «مجمع البحرين، قیل اراد بحر فارس و الروم...» و تکرار مطالب قبل (ج۳، ص۷۰).

۲۸- محمد غرناطی (م۶۹۳-۷۴۴ق) در کتاب التسهيل لعلوم التنزيل می‌نویسد: «مجمع البحرين، عند طنجه...» و قیل: هو مجمع بحر فارس و بحر الروم...» (ج۱، ص۴۶۹) ۲۹- ابوحیان محمد بن یوسف اندلسی (م۷۴۵-۷۵۴ق) در البحر المحيط فی التفسیر می‌نویسد: قال مجاهد و قتاده: «هو مجتمع بحر فارس و بحر الروم». قال ابن عطیه: «و هو ذراع یخرج من البحر المحيط من شمال الی جنوب فی ارض فارس من وراء اذربيجان». آنگاه دیدگاه‌های پیشین را تکرار می‌کند (ج۷، ص۱۹۹ و ۲۰۰).

۳۰- ابوالفداء ابن کثیر دمشقی (م۷۷۴-۷۹۰ق) در تفسیر القرآن العظيم همان نظرات را تکرار می‌کند؛ از جمله اینکه: «هما بحر فارس مما یلی المشرق و بحر الروم مما یلی المغرب...» (ج۳، ص۹۷)

۳۱- عبدالرحمن بن محمد ثعالبی (م۸۷۵ق) در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ثعالبی می‌نویسد: مردم درباره مجمع البحرين اختلاف نظر دارند. مجاهد و قتاده گویند: «هو مجمع بحر فارس و بحر الروم» و قیل غیر هذا. (ج۳، ص۵۳۴) ۳۲- واعظ کاشفی سبزواری (م۸۴۰-۹۱۰ق) در تفسیر فارسی مواهب علیّه می‌نویسد: «مجمع البحرين، وان ملتقی بحر فارس و روم بوده... در بند نوشیروان» نیز گفته‌اند. (ج۱، ص۶۵)

۳۳- نعمت‌الله نخجوانی (از مفسران سده ۱۰ق) در الفوائد الالهیه و المفاتيح الغیبیه می‌نویسد: «مجمع البحرين، ای ملتقی بحری فارس و الروم...» (ج۱، ص۴۸۷)

۳۴- نظر جلال الدین محلی (م۷۹۱-۸۶۴ق) و جلال الدین سیوطی (م۸۴۹-۹۱۱ق) را در تفسیر الجلالین چنین آورده‌اند: مجمع البحرين، ملتقی بحر الروم و بحر فارس...» (ص۱۲۹)

۳۵- جلال الدین سیوطی (م۸۴۹-۹۱۱ق) در الدر المنثور فی تفسیر المأثور چهار قول درباره مجمع البحرين روایت می‌کند: یکم - «بحر فارس و الروم و هما بحر المشرق و المغرب...» دوم - «افریقیه. سوم - طنجه. چهارم - «الکر و الزس، حیث یصبان فی البحر...» (ج۴، ص۲۳۵)

۳۶- ملافتح‌الله کاشانی (م ۹۸۸ق) در تفسیر فارسی منهج الصادقین فی الزام المخالفین می‌نویسد: «مجمع البحرين ملتقای بحر فارس و روم است در جانب شرق...» (در بند) «ش نیز گفته‌اند...» (ج۵، ص۳۵۴)

۳۷- همو در زبدة التفاسیر به عربی می‌نویسد: «مجمع البحرين ملتقی بحری فارس و الروم ممایلی المشرق و...» (ج۴، ص۱۲۷)

۳۸- فخرالدین الطریحی (م ۱۰۸۵ق) در تفسیر غریب القرآن می‌نویسد: «مجمع البحرين، هو ملتقی بحر فارس و الروم...» (ص۳۶۰)

۳۹- ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۷۰ - ۱۰۹۱ق) در تفسیر صافی می‌نویسد: «مجمع البحرين، ملتقی بحری فارس و الروم...» (ج۳، ص۲۴۸)

۴۰- همو در تفسیر الاصفی این سخن را تکرار می‌کند. (ج۲، ص۷۲۰)

۴۱- سید نعمت‌الله جزائری (م ۱۱۱۳ق) در النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین می‌نویسد: «مجمع البحرين، ملتقی البحرين: بحر فارس و بحر الروم و قیل...» (ص۳۳۱)

۴۲- محمد کاشانی معروف به اخباری (م پس از ۱۱۱۵ق) در تفسیر المعین می‌نویسد: «مجمع البحرين: بحری فارس و الروم...» (ج۲، ص۷۶۹)

۴۳- شیخ محمد القمی المشهدی (زنده تا ۱۱۲۵ق) در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب می‌نویسد: «مجمع البحرين، ملتقی بحری فارس و الروم و قیل...» (ج۸، ص۱۰۰)

۴۴- علی بن حسین عاملی (م ۱۰۷۰-۱۱۳۵ق) در الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز می‌نویسد: «مجمع البحرين: ملتقی بحری فارس و الروم...» (ج۲، ص۲۳۸)

۴۵- اسماعیل حقی بروسوی (م ۱۰۶۳-۱۱۳۷ق) در تفسیر روح البیان می‌نویسد: «مجمع البحرين، هو ملتقی بحر فارس و الروم...» سپس ادامه می‌دهد: سعدی مفتی گوید: دو دریا، فارس و روم هستند که در اقیانوس غربی به هم می‌پیوندند و در آن اشاره‌ای به موسی و خضر^(ع) است. هر دواز کثرت دانش، دریا هستند. موسی دریای ظاهر و باطن است با غلبه ظاهر یا شریعت بر او؛ و دریای دیگر خضر است که باطن یا حقیقت بر او جیره است؛ چرا که تفاوت پیامبران به لحاظ غلبه جمال یا جلال بر وجودشان است. (ج۵، ص۲۶۴)

۴۶- احمد بن محمد بن عجیبه (م ۱۱۶۱-۱۲۳۴ق) در البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید می‌نویسد: «مجمع البحرين و هو ملتقی بحر فارس و الروم...» مجمع البحرين محل برخورد دریای فارس و روم از جانب شرقی است و این برداشت بیشتر [مفسران] است...» (ج۳، ص۲۸۴)

۴۷- قاضی محمد ثناء‌الله مظهری (م ۱۱۴۳-۱۲۳۵ق) در التفسیر المظهری می‌نویسد: «مجمع البحرين ملتقی بحر الفارس و الروم...» (ج۶، ص۴۶)

ادامه دارد

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۴
(برابر با ۱۶ شعبان ۱۴۰۵، ۷ مه ۱۹۸۵) نقل شده است.

**دنیا باید بداند اگر جنگ تحمیلی را بر ماتحتیل کرده،
نمی تواند صلح را تحمیل کند**

قزوین - آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوانعالی کشور صبح دیروز به منظور دیدار با مردم و مسئولین و بررسی مسائل قضائی وارد قزوین شد و از سوی حجت الاسلام باریک‌بین نماینده امام و امام جمعه قزوین، شادنوش استانداز زنجان و ... مورد استقبال قرار گرفت.

آیت‌الله موسوی اردبیلی صبح دیروز ضمن شرکت در مراسم صبحگاه مشترک نیروهای مسلح شهرستان قزوین طی سخنانی با بیان این نکته که اگر ضرورت ایجاب کند کشور، کشور جنگی اعلام شود ما همه امکانات را در اختیار جنگ می‌گیریم و هرگز زیر بار صلح تحمیلی نمی‌رویم، تاکید کرد که دنیا باید بداند اگر جنگ را بر ما تحمیل کرده، نمی‌تواند صلح را تحمیل کند و تا شرایط مساعد برای یک صلح عادلانه و منطبق با خواسته‌های به حق ایران بوجود نیاید از شخص اول مملکت گرفته تا رده‌های پایین همه و همه صلح را محکوم می‌کنند.

یکصد تن از خانواده‌های شهدای لبنان وارد تهران شدند

✱ همزمان با خجسته میلاد باسعادت حضرت ولیعصر (عج) بعدازظهر روز یکشنبه یکصد تن از اعضای خانواده محترم شهدای لبنان به دعوت بنیاد شهید انقلاب اسلامی وارد تهران شدند و در فرودگاه از سوی مسئولین این بنیاد مورد استقبال قرار گرفتند. این عده از اعضای خانواده شهدای لبنانی که به مدت یک هفته در کشورمان بسر خواهند برد، در طول اقامت خود در جمهوری اسلامی علاوه بر دیدار با چند تن از شخصیت های سیاسی و اجتماعی به زیارت اماکن و بقاء متبرکه در مشهد و قم خواهند رفت.

**دومین کشتی حامل کمکهای جمهوری اسلامی ایران
روانه کشور قحطی زده آفریقا شد**

بندرعباس - همزمان با میلاد باسعادت دوازدهمین ستاره درخشان آسمان ولایت و امامت حضرت مهدی (عج) و روز مستضعفین و آغاز هفته هلال احمر، دومین کشتی حامل کمک‌های جمهوری اسلامی از بندر شهید رجایی بندرعباس به سوی کشورهای آفریقایی حرکت کرد.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی
دکتر صمدی سرپرست جمعیت هلال احمر استان
هرمزگان طی گفتگویی در رابطه با میزان و نوع
کمک‌های ارسالی به آفریقا گفت: این کشتی حامل
۸۷۰۰ تن مواد دارویی و نیز مواد غذایی از قبیل گندم،
برنج، آرد، خرما و دیگر مایحتاج زندگی شامل پتو،
چادر و غیره است که به همراه چند دستگاه اتوبوس،
مینی‌بوس، کامیون و آمبولانس به طرف آفریقا اعزام
و محموله آن در کشورهای تانزانیا، موزامبیک و
همچنین جزایر ماداگاسکار تخلیه می‌شود.

سیستم درمانی تامین اجتماعی یگنواخت شد

* سرویس اجتماعی - با یکنواخت شدن سیستم درمانی تامین اجتماعی کلیه بیماران می توانند از این پس به بیمارستانها، پزشکان و داروخانه ها و مراکز پیراپزشکی طرف قرارداد مراجعه کنند.

بر اساس گزارش خبرنگار ما به منظور رعایت حال بیماران بیمه شده تامین اجتماعی و یکنواخت کردن امر درمان به کلیه بیمارستانها، پزشکان، دارو خانه و مراکز پریاپزشکی طرف قرارداد اعلام شده است در صورتیکه بیمه شدگان دارنده دفترچه درمان جدید (بیمه شدگان تامین اجتماعی سیستم مستقیم) به هر یک از پزشکان خصوصی و مراکز پریاپزشکی و بیمارستانهای خصوصی و دارو خانه های طرف قرارداد مراجعه نمایند آنان مکلف به قبول این گونه بیماران (دارندگان دفترچه درمان غیر مستقیم) می باشند.

قَابِ امروز



نشاء برنج در مازندران - عکس: پرنیان احمدی - مهر

سرایه

ای ماه من ای نگار شیرین پاسخ

دی رفت و جهان ز فرودید

برخیز و برافروز به زیبایی رخ

تا بر همه نو بهار گردد فرخ

صفیٰ علیشاہ

پند بزرگان

بیشترین تأثیر افراد خوب زمانی احساس شود که از میان ما رفته باشند.

امرسون
منشاء غم‌های گران را بیشتر در وجود خود
جستجو کند تا در وجود دیگران.

یل یوژہ

امروز در تاریخ

استراتژی جدید رومی‌ها

شکست‌های نظامی سنگین امپراتوری روم در سال‌های ۲۳۸، ۲۴۴ و ۲۶۰ میلادی از ایران (زمان اردشیر ساسانی و پسرش شاپور) و از دست دادن دو امپراتور در این جنگ‌ها و تهدید پرداخت باج و خراج به ایران، دعوای بانو «ژنوبیا» ملکه بالئیرا بر حاکمیت مصر و مناطقی در آناطولیا، حمله فرانک‌ها از آلمان به فرانسه و اسپانیا و... این امپراتوری را در وضعیتی بقر قرار داده بود. بزرگان روم احساس خطر کردند و در نشستی که ششم و هفتم ماه می سال ۲۶۱ میلادی در «رم» تشکیل دادند دولت ساسانیان را خطری اول و مسبب همه این دشواری‌ها دانستند و اسرتازی جدیدی در پیش گرفتند.

مصاحبه دکتر مصدق با رسانه‌های آمریکا

دکتر محمد مصدق رئیس دولت وقت در مصاحبه‌ای که هفتم ماه می سال ۱۹۵۲ (اردیبهشت ۱۳۳۱) در رسانه‌های آمریکا انتشار یافت گفته بود: «استعمار اروپایی بر سایر ملل که از قرن شانزدهم آغاز شده به این آسانی ریشه‌کن نخواهد شد. ما ایرانیان، نخستین سنگ‌بنای این مبارزه را قرار داده‌ایم. ما به درخت کهن استعمار، تکان شدید وارد ساخته‌ایم و ...»

جایکوفسکی، آهنگساز نامدار روس

چایکوفسکی (پیوتر ایلیچ) آهنگساز بنام روس هفتم ماه می سال ۱۸۴۰ می دنیا آمد. وی که از پنج سالگی پیانو می نواخت در طول عمر پُر بار خود کوشش بسیار کرد که موسیقی ملل را با ساخت آهنگ به یکدیگر نزدیک سازد تا انسان‌ها از طریق موسیقی هم، یکبارچه و یک یک شوند.

روزراديو در روسيه

روس‌ها بیش از یک قرن است که هفتم ماه می هر سال را به نام «روز رادیو» برگزار می‌کنند، زیرا نخستین گیرنده رادیو در جهان در این روز در سال ۱۸۹۵ توسط الکساندر پوپوف در شهر سن‌پترزبورگ به معرض تماشا گذاشته شد. پوپوف که اهمیت نداد اختراع او ثبت شود، نخستین سازنده یک رادیو کامل در جهان شناخته شده است.

مطالب این ستون، هر روز از سایت: www.iranianshistoryonthistday.com و به قلم انوشیروان کیهانی زاده نقل می شوند.

۲.۹۵

		۳	۷					
۶		۸		۱			۲	۹
	۲	۹			۸			
		۱					۶	
۲	۷						۸	۱
	۸					۳		
			۲			۸	۷	
۱	۶		۳			۵		۲
					۶	۱		

لامحسن باغبان

طراح جدول

۲.۹۴

۷	۹	۵	۱	۴	۳	۲	۸	۶
۲	۸	۶	۷	۹	۵	۱	۴	۳
۱	۴	۳	۲	۸	۶	۷	۹	۵
۵	۷	۹	۳	۶	۱	۴	۲	۸
۴	۱	۲	۵	۷	۸	۳	۶	۹
۳	۶	۸	۹	۲	۴	۵	۷	۱
۸	۵	۷	۴	۳	۹	۶	۱	۲
۹	۲	۱	۶	۵	۷	۸	۳	۴
۶	۳	۴	۸	۱	۲	۹	۵	۷

99.1

از خوبی ها و زیبایی ها	ع	سازیری	خودم	امین	۱	از نام های بابل
← سناریو		زنی در غربت	انکار کننده	ضمیر غایب		
				باز خودمانی		
				نخ تاییده		
روشن	اندیشه			بوی کهنگی		
نفع	خاکسپاری			شانه خودمانی		
		واحد زمین لوزه				
		محله و بوزن				
از تنقلات کودکان			معامله و داد و ستد			
رزمایش			همه پرسی			
				کشتی جنگی		
			ز			
پیشرو اعداد	رمز عملیات فتح المبین	سختن چین				
← مادر محلی	مظفر کشور چین					
اخیر						
آدم بی بیات						
د						
مقابل لیل						
پایتخت نیجر						
ن						